

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

صد لاله زار داغ شکفت در دلم
بر کلی ز صحن افش در دل
سروال ترانه کرده با هنکشتا
در مانده فیه و افسر ملت

این که در این عالم می بینیم و می شنویم
 همه از این عالم است و به این عالم است
 و این که در این عالم می بینیم و می شنویم
 همه از این عالم است و به این عالم است

تهیه عاطفت آن که شده ام که مهر
 تا نقش طراز و مشهور است
 که در این حدیث که نامیده لاف کنی میت
 بشوق دوست چه سازم که در سر عشق خیار بودی و نگاه رسوایت

این که در این عالم می بینیم و می شنویم
 همه از این عالم است و به این عالم است
 و این که در این عالم می بینیم و می شنویم
 همه از این عالم است و به این عالم است

این که در این عالم می بینیم و می شنویم
 همه از این عالم است و به این عالم است
 و این که در این عالم می بینیم و می شنویم
 همه از این عالم است و به این عالم است

این که در این عالم می بینیم و می شنویم
 همه از این عالم است و به این عالم است
 و این که در این عالم می بینیم و می شنویم
 همه از این عالم است و به این عالم است

در کمال دین و ایمان و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال علم و ادب و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال دین و ایمان و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال علم و ادب و عبادت و طاعت و بندگی و محبت

و در کمال دین و ایمان و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال علم و ادب و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال دین و ایمان و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال علم و ادب و عبادت و طاعت و بندگی و محبت

و در کمال دین و ایمان و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال علم و ادب و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال دین و ایمان و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال علم و ادب و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال دین و ایمان و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال علم و ادب و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال دین و ایمان و عبادت و طاعت و بندگی و محبت
 و در کمال علم و ادب و عبادت و طاعت و بندگی و محبت

خوش آن طفل که از گریه سرافراز
 به جانب که غلغله می شود
 به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر
 ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر
 به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر
 ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر

ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر
 به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر
 ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر
 به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر
 ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر

به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر
 ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر
 به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر
 ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر
 به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر

ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر
 به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر
 ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر
 به کمال ز غم گشتن که در دین
 صد آن خانه ازینک غریب با برادر
 ز غم آن عاقبت زاری خانه از گریه
 ز غم آن خانه ازینک غریب با برادر

بس که ز غم غم ز خوردم زمین مستم
 خفته خنجر بجا رسیده خار دارد
 مگر از دارم شفا عشق که بهر علاج
 ز نفس این بیخ انجام و بیمار دارد
 ای که عرفا را مسلمان خوانده در اوج
 تازه در آباد دلش به تپا بدیدار دارد
 کافر مردان عشق را که شغل نه کردار دارد
 موبوم دوست شد شرم را استیلا عشق
 یکدنا الحق گوید دیگر بر سردار دارد
 کافور مردان عشق را که شغل نه کردار دارد
 موبوم دوست شد شرم را استیلا عشق
 یکدنا الحق گوید دیگر بر سردار دارد

[illegible]

این کلام از زبان حضرت علی علیه السلام است
 که در روزی که در مسجد کوفه ایستاده بود
 و در میان جمعیت می‌فرمود که ای کسان که
 در این شهر هستید بدانید که این شهر را
 خداوند برای امتیاز این امت برگزیده است
 و این شهر را با این شهرها مقایسه کنید
 که این شهر را با این شهرها مقایسه کنید
 که این شهر را با این شهرها مقایسه کنید

این کلام از زبان حضرت علی علیه السلام است
 که در روزی که در مسجد کوفه ایستاده بود
 و در میان جمعیت می‌فرمود که ای کسان که
 در این شهر هستید بدانید که این شهر را
 خداوند برای امتیاز این امت برگزیده است
 و این شهر را با این شهرها مقایسه کنید
 که این شهر را با این شهرها مقایسه کنید
 که این شهر را با این شهرها مقایسه کنید

این کلام از زبان حضرت علی علیه السلام است
 که در روزی که در مسجد کوفه ایستاده بود
 و در میان جمعیت می‌فرمود که ای کسان که
 در این شهر هستید بدانید که این شهر را
 خداوند برای امتیاز این امت برگزیده است
 و این شهر را با این شهرها مقایسه کنید
 که این شهر را با این شهرها مقایسه کنید
 که این شهر را با این شهرها مقایسه کنید

این کلام از زبان حضرت علی علیه السلام است
 که در روزی که در مسجد کوفه ایستاده بود
 و در میان جمعیت می‌فرمود که ای کسان که
 در این شهر هستید بدانید که این شهر را
 خداوند برای امتیاز این امت برگزیده است
 و این شهر را با این شهرها مقایسه کنید
 که این شهر را با این شهرها مقایسه کنید
 که این شهر را با این شهرها مقایسه کنید

باز سر زو در بخت ساقی نیم خواب
وقت بیداریت حال واقف بماند
دو جوی سر بر کجا با دست عقل روشن
کشفیغ و در باغ خان کریم مستجاب
باز سر زو در بخت ساقی نیم خواب
وقت بیداریت حال واقف بماند
دو جوی سر بر کجا با دست عقل روشن
کشفیغ و در باغ خان کریم مستجاب

باز سر زو در بخت ساقی نیم خواب
وقت بیداریت حال واقف بماند
دو جوی سر بر کجا با دست عقل روشن
کشفیغ و در باغ خان کریم مستجاب
باز سر زو در بخت ساقی نیم خواب
وقت بیداریت حال واقف بماند
دو جوی سر بر کجا با دست عقل روشن
کشفیغ و در باغ خان کریم مستجاب

باز سر زو در بخت ساقی نیم خواب
وقت بیداریت حال واقف بماند
دو جوی سر بر کجا با دست عقل روشن
کشفیغ و در باغ خان کریم مستجاب
باز سر زو در بخت ساقی نیم خواب
وقت بیداریت حال واقف بماند
دو جوی سر بر کجا با دست عقل روشن
کشفیغ و در باغ خان کریم مستجاب

باز سر زو در بخت ساقی نیم خواب
وقت بیداریت حال واقف بماند
دو جوی سر بر کجا با دست عقل روشن
کشفیغ و در باغ خان کریم مستجاب
باز سر زو در بخت ساقی نیم خواب
وقت بیداریت حال واقف بماند
دو جوی سر بر کجا با دست عقل روشن
کشفیغ و در باغ خان کریم مستجاب

۱۱۱

[illegible][illegible]

[illegible]

وای که بخت بود من این
ایمان دار و بی خبر است

اینک دلمای دوست علی محمد نوکر
 میبندد مهر
 بن عاتق حقیق فریب
 اعمده توان به همی عاتق
 زنده ماندن
 در این سوی در این سوی
 صلوات

بمخفی از شما. از این کتاب میباید گذشت
که مردم در کار اقبالندارم

غایت این عجم
 دل بیداد نهاده
 ملامت
 با تو دوستی هم
 کردی آن بکر و وفای تو شکستم
 ماییم و عجم
 به جان فدای هر وفای تو شکستم
 صبری

کوه که کوه کوه
 از بس که از دور و نزدیک
 ملامت
 مرا سر کرم
 ازین اخرو بهر آن که
 موندن قوتی

درم و درم
 از بس که از دور و نزدیک
 ملامت
 مرا سر کرم
 ازین اخرو بهر آن که
 موندن قوتی

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

خدایم اگر حور باکراه ده پیش اندازم و بکنم در بر کنتم و تافس نور
 بسود دل که سنا غم کشید خوش دل ز خمر که نار هم کشید
 بگرد دیده خود خار بستی از تره کردم که فی خیال تو بیرون رود ز خواب درید
 بن بیل آن کلام که در هوشن دهر پیر زده شد دشت شبنم کشید

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

(The page contains several handwritten Persian poems or couplets in Nasta'liq script, written diagonally across the page.)

10

در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی
 در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی
 در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی

در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی
 در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی
 در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی

در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی
 در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی
 در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی

در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی
 در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی
 در خیمت شرف از فرزند گران
 به هم زخم تا دور از آزار باشی

[illegible]

و حشمتی
و کرامت است که بی حد ندارد
مهربانی و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد

و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد

و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد

و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد
و کرمی که بی اندازه دارد
و عفو که بی اندازه دارد

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة

والمؤمنين
والمؤمنات
والمسلمين
والمسلمات
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة

والمؤمنين
والمؤمنات
والمسلمين
والمسلمات
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة

والمؤمنين
والمؤمنات
والمسلمين
والمسلمات
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة

والمؤمنين
والمؤمنات
والمسلمين
والمسلمات
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة

والمؤمنين
والمؤمنات
والمسلمين
والمسلمات
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك في كل عصر
وسنة

[illegible][illegible]

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

همی که نوی یاد دگر کردی
 درون کعبه ایستد زین راه
 دران دیار که دینت نوزد
 بخون اهل وفا میدهند تو را
 نقره ای که از آتش زینت شود
 خوار و خوار و خوار شود
 همی که نوی یاد دگر کردی
 درون کعبه ایستد زین راه
 دران دیار که دینت نوزد
 بخون اهل وفا میدهند تو را
 نقره ای که از آتش زینت شود
 خوار و خوار و خوار شود
 همی که نوی یاد دگر کردی
 درون کعبه ایستد زین راه
 دران دیار که دینت نوزد
 بخون اهل وفا میدهند تو را
 نقره ای که از آتش زینت شود
 خوار و خوار و خوار شود

[illegible]

میخورد
 جوان بود که در دنیا مال و فرزندان
 نه غافلند که خطای
 جماعتی که گویند برین عهد
 یقین دارند که خود را
 خوشتر از آنکه گشتند
 که شاید سوی این
 بخانه که چنان توان
 چه آمدند بیک که در او
 بنده در اقلند
 که هر نهال که
 چال کلعت
 که میر اندازان

میخورد
 جوان بود که در دنیا مال و فرزندان
 نه غافلند که خطای
 جماعتی که گویند برین عهد
 یقین دارند که خود را
 خوشتر از آنکه گشتند
 که شاید سوی این
 بخانه که چنان توان
 چه آمدند بیک که در او
 بنده در اقلند
 که هر نهال که
 چال کلعت
 که میر اندازان

خطیر
 از آنکه غم
 اینست
 خط
 طغرای ابروی تو
 بر همان
 سلی
 تنه
 که بر بغیر
 مباد از وجودم

خطیر
 از آنکه غم
 اینست
 خط
 طغرای ابروی تو
 بر همان
 سلی
 تنه
 که بر بغیر
 مباد از وجودم

در پیش کردیم بدین حد که میباید
 که تا شکرش کند از این است
 میباید
 دل رفت زین بیرون دلدار همان در دل
 دل رفت جان گفتار همان در دل
 افتاد تخم در جان گفتار همان در دل

آب حیوان خورد و صید تو از لذت
 جان کجاست و بعد از این دوزخ
 دارد از غفلت زین بیرون
 کمرای علی حواله که میباید
 کلر خان از غفلت زین بیرون
 آه اگر ایام غمخواری بقایای داری

حکیم زار
 مدد طلب و تطفیف نیست
 کار بارانج کوبید
 معمار بارانج کوبید
 کوفه بارانج ایمان کوبید
 حکیم زار
 مدد طلب و تطفیف نیست
 کار بارانج کوبید
 معمار بارانج کوبید
 کوفه بارانج ایمان کوبید

اینی
 بنی از راه مظلومی که میباید
 اجابت مادر دل بهر ابر
 دارم از این که میباید
 کربیف از این که میباید
 خاله کار میرود و بعد از
 و لکن که بجای کار خوش است

311

لا ادر
 درو مهمم ازین رستگاری
 دست هوس بیکت در اوس بختگاری
 مریضی
 دل ازو خستش بیاید خانه
 خیالش کسی در بر گرفت
 شب صدای بارش ناله عکس
 موم کو که زاهم زخمیه بر دارد
 غالی
 چون خم جوی رخ غم بیا
 با فقر اگر بود هوس بیکت بچشم
 ایانت جان من خضر از دوق نیم
 صد ملک نیمه ز یک جو نیم
 در بختی از
 عجب کلام
 تو روز خشم از کاره
 خدا از دل کرده مهر این
 مایل
 خواب از غم بخت
 صعب بود دل نفس در کمر زده
 ناسی بر در راه بخت
 بر املی است نعل و از کون زده
 لا
 صحبت سوز تو زایب
 بسند و دار نقطه ای بخت
 وفای
 خندان برنده از غم
 که خیال تو بخت کند در دهر

—

[illegible]

111

3

[illegible]

三

و تو حق
 نه از خوشی و نه از غم
 غم دوست که بر روی یکدیگر دارم
 بی که زاریش حساب کردی
 ز صبر این نوع در عجز دارم
 ز اهل محبت او یکت با حق صلح
 می کردم و نماز که ام بر دارم
 ز این بیم که سودای عشق تو را
 که تن از سر حال که در دارم
 بجای عشق و تو حق یک کندارش
 رخت جانم و تاب از تو بیشتر دارم
 دل بلیست غرض است کون شگفت
 که تداخیر آن همه اکل از ام
 بر ساد و علم حکم کند آن
 از بس که تیغ جو و او اس در در
 خاقانی
 روزم نیست شب
 جانم از یار
 هر بار که هست بودم
 این بار قدح لبالب
 از بس که تسبیح یار
 از یارین بگفت
 می بیند یار
 خاقانی در در
 در آن غنای
 از بس که تعلد در ملک
 آن عضویت دل که توان
 می غنای
 از بس که تیغ جو و او اس در در

[illegible]

311

[illegible]

کاش که بگویم سوز ای دلخواه من
 ما شکر ایم و محبت خدای من
 چون دانه سوز در دین خویش
 زنده جان و نفس من
 کاش که بگویم سوز ای دلخواه من
 ما شکر ایم و محبت خدای من
 چون دانه سوز در دین خویش
 زنده جان و نفس من
 کاش که بگویم سوز ای دلخواه من
 ما شکر ایم و محبت خدای من
 چون دانه سوز در دین خویش
 زنده جان و نفس من

۱۱۹

کاش که بگویم سوز ای دلخواه من
 ما شکر ایم و محبت خدای من
 چون دانه سوز در دین خویش
 زنده جان و نفس من
 کاش که بگویم سوز ای دلخواه من
 ما شکر ایم و محبت خدای من
 چون دانه سوز در دین خویش
 زنده جان و نفس من
 کاش که بگویم سوز ای دلخواه من
 ما شکر ایم و محبت خدای من
 چون دانه سوز در دین خویش
 زنده جان و نفس من

علامت از کمان آفت محض و طمان
 خوشه جبین برق بد که باز بد از هر زمان
 کمانت صنف بدست آفتوان آید
 صنف در سحر ما فوت آید
 آفتوان از کمان آفت محض و طمان
 خوشه جبین برق بد که باز بد از هر زمان
 کمانت صنف بدست آفتوان آید
 صنف در سحر ما فوت آید
 آفتوان از کمان آفت محض و طمان
 خوشه جبین برق بد که باز بد از هر زمان

[illegible][illegible][illegible]

این بیت از مثنوی به زبان فارسی
چون شد عجب از عجبش ایام افشا
چون شد عجب از عجبش ایام افشا
چون شد عجب از عجبش ایام افشا
چون شد عجب از عجبش ایام افشا

[illegible]

الف زینت اگر آب بیاید بود
 ازین دیدن نه که بدین دست
 خفته بود در خون طلا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا

بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا

بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا

بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا
 بخت بدست کند در این جا

ایستاده بر آستان کبود
 زیم یغش آردن دوا طلب
 از زمان بدشته کین او کند
 نسیم چون دم شمشیر ابد ارشاد
 چنان ایخت ایستاده از غار ملک
 زیمش حله کینت عدد برود مصف

که عذاب دل از تاب یکجک تر از شکست
ز بس اوارت خسته تر اهل دروغ را

انواع از ادن انواع هفت و زار
از ذات تو ساخت قضا امر ایمنه

از این کتاب به دست خود خوانده شد و به دست خود خوانده شد

از احتساب آنکه در این باب

از این طوطی در این کتاب

اینکه در اندام انشراح
نابغه غنچه درخت در برابر این

از فلک عدالت از که زو عا خیال
باز بس از عا کس شایسته از این عالم

چون که بخواهید از سودهای فروش
سازد و نقل از شکر و اینها اینها

الحق في العلم في علمه عارف

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

بیک ده بخان دست از او در اینده

از دینش خال غافل نمیکند
از دینش بیاید از دینش ایند

افند از خیال و غفلت بماند خیال را

ایضا غلام خرم افغانده در نظر
آوردن از آنجا علی خرم افغانده

افند و مانشند و در علم خیال
مندان افند و در ادب و ایند

از انچه

چون مردمان دیده شوند و بهم این

ما خود را با خود باور و نیت
بجای خود باور و نیت

نسخه
ان اینج که در دست او بوده است

افغانیہ

از خون صید

در دور اول تو ز بهر استفهام با او
 چون باد شد بطایفه زن را خاد و ملک
 در فرقه دهمش همه در زدنش درم
 در آخر تو زینود سازگار در

[illegible]

زلفش از خار حیدر میشت بی جا کرد
 شود بسان خشب بعد ازین عیان کوم
 ز لطف طبع خوانده حیدر برزد
 اگر فراق را نماند نازد ان کوم
 مزان خطا عظام موج طبع کوم
 بسان خار و خساک کند بر گران کوم
 مرز از این نغمه جوهر
 جوهر کرم بگرده در گشته از زبان کوم
 زبان معنی نغمه جوهر آورد کرد
 خوار بجا لب را به پیش عیان کوم
 از فتنه زبان خار حیدر
 کرم جوهر در خال سنگان کوم
 زلفش از خار حیدر میشت بی جا کرد
 شود بسان خشب بعد ازین عیان کوم
 ز لطف طبع خوانده حیدر برزد
 اگر فراق را نماند نازد ان کوم
 مزان خطا عظام موج طبع کوم
 بسان خار و خساک کند بر گران کوم
 مرز از این نغمه جوهر
 جوهر کرم بگرده در گشته از زبان کوم
 زبان معنی نغمه جوهر آورد کرد
 خوار بجا لب را به پیش عیان کوم
 از فتنه زبان خار حیدر
 کرم جوهر در خال سنگان کوم

زلفش از خار حیدر میشت بی جا کرد
 شود بسان خشب بعد ازین عیان کوم
 ز لطف طبع خوانده حیدر برزد
 اگر فراق را نماند نازد ان کوم
 مزان خطا عظام موج طبع کوم
 بسان خار و خساک کند بر گران کوم
 مرز از این نغمه جوهر
 جوهر کرم بگرده در گشته از زبان کوم
 زبان معنی نغمه جوهر آورد کرد
 خوار بجا لب را به پیش عیان کوم
 از فتنه زبان خار حیدر
 کرم جوهر در خال سنگان کوم
 زلفش از خار حیدر میشت بی جا کرد
 شود بسان خشب بعد ازین عیان کوم
 ز لطف طبع خوانده حیدر برزد
 اگر فراق را نماند نازد ان کوم
 مزان خطا عظام موج طبع کوم
 بسان خار و خساک کند بر گران کوم
 مرز از این نغمه جوهر
 جوهر کرم بگرده در گشته از زبان کوم
 زبان معنی نغمه جوهر آورد کرد
 خوار بجا لب را به پیش عیان کوم
 از فتنه زبان خار حیدر
 کرم جوهر در خال سنگان کوم

آن طریقی که در عالم هستی
نشان داده است به چشم و گوش
از آنکه در دوزخ آتش
بسیار است چنانچه بسیار
یک ناله را با صد دل اسوده بودم
و از آنکه در دوزخ آتش
بسیار است چنانچه بسیار
یک ناله را با صد دل اسوده بودم

از بی ابرو دارم بزد کام
از غوطه درم و ادخوام بنیست باورم

چو منم بر سر بلبلان بوسه رود
 چو از شکسته جانم در غمت
 چو غم من نشود در دوزخ طبع من
 ای بیدار از این سال ایست
 سینه ۹۱۰ کانت و زمانه را
 زنجار بیاور و بیاور کار او
 چو حلقه مهر کار او
 چو منم بر سر بلبلان بوسه رود
 چو از شکسته جانم در غمت
 چو غم من نشود در دوزخ طبع من
 ای بیدار از این سال ایست
 سینه ۹۱۰ کانت و زمانه را
 زنجار بیاور و بیاور کار او
 چو حلقه مهر کار او

۷۱

چو منم بر سر بلبلان بوسه رود
 چو از شکسته جانم در غمت
 چو غم من نشود در دوزخ طبع من
 ای بیدار از این سال ایست
 سینه ۹۱۰ کانت و زمانه را
 زنجار بیاور و بیاور کار او
 چو حلقه مهر کار او
 چو منم بر سر بلبلان بوسه رود
 چو از شکسته جانم در غمت
 چو غم من نشود در دوزخ طبع من
 ای بیدار از این سال ایست
 سینه ۹۱۰ کانت و زمانه را
 زنجار بیاور و بیاور کار او
 چو حلقه مهر کار او

ازین شد دست درازت
لب لبک از جواب بر بنخال
همان شد مدحت
عقل که هم از طبع بخال
او زین نام ما خفص
هر چه هم در کار تو
از دیوان او شنید
عقل را در دهان
بعد از آن که شرح از فاقه
عقل را در دهان
لعن کوفه بدید
م. ج. ۹

در غمبیه خط نو جو خورند
 غوطه مغبیان و دم و خیال
 زده بر بدن جو خط
 آفتاب و سنده از پروبان
 زده صد حس زده بفضی جبار
 خنک جولان زده بچشم
 رفت و دادون از نمودن دم
 دم بدم بر افق نموده هلال
 هم بر سن ز صفت ابدن دم
 بمید ساق آتش اخلاص

اعم لم يكن ان خدام من جنس من اهل
 بر از نهادن و خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه

ز قول حضرت خود نظر این در خردم و در زمانه
 دل غم رسیده از زبان است و در زمانه
 ز قول حضرت خود نظر این در خردم و در زمانه
 دل غم رسیده از زبان است و در زمانه
 ز قول حضرت خود نظر این در خردم و در زمانه
 دل غم رسیده از زبان است و در زمانه

اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه

اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه
 اعم و نماند این در خردم و در زمانه

بازم که گشتن و ماغ دارد
از کرم الفتن با غم دارد

ماغ ندانم تو خدا فغانم

صدای غم از دهان او آید
بهر حال که غم از دهان او آید
بهر حال که غم از دهان او آید
بهر حال که غم از دهان او آید

از خون پیش اندازم که غم از دهان او آید
و صفتش از کرم الفتن با غم دارد

کرم سوخته زنده است
و غم از دهان او آید

بهر حال که غم از دهان او آید
بهر حال که غم از دهان او آید

بهر حال که غم از دهان او آید
بهر حال که غم از دهان او آید

بهر حال که غم از دهان او آید
بهر حال که غم از دهان او آید

بهر حال که غم از دهان او آید
بهر حال که غم از دهان او آید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

۱۱۱
 در کتب و نسخ لایال بسیار می رود
 زین و آنها را بر حکم انوشیروان است
 مادر اخلاص کرده زین است
 اکون مادران بنو است
 او زود از ۲۸ مده ام حسن است
 بنام به به در از حال است
 او زود از ۲۸ مده ام حسن است
 بنام به به در از حال است
 او زود از ۲۸ مده ام حسن است
 بنام به به در از حال است

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲

عاشقان تا بد از نعل لری می سوزند
عاشقان تا بد از نعل لری می سوزند

خون شد دل خندید و باز ز خود داشت
 او هم ز رفتن تو پشیمان داشت
 و از آن خطا پشیمان زلف بهار
 کاه نکست قدر خود با جفا داشت
 و از آن خطا پشیمان زلف بهار
 کاه نکست قدر خود با جفا داشت
 و از آن خطا پشیمان زلف بهار
 کاه نکست قدر خود با جفا داشت

چنان که از خورشید نماند و نام
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم
 آید و بخار خورشید نماند و نام

سوختن او در عالم
 سوختن او در عالم
 سوختن او در عالم
 سوختن او در عالم
 سوختن او در عالم
 سوختن او در عالم
 سوختن او در عالم

در آن وقت که از خورشید نماند و نام
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم

در آن وقت که از خورشید نماند و نام
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم
 آید و بخار خورشید نماند و نام
 که از دم دیده و در عالم

دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است
 دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است
 دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است

دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است
 دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است
 دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است

دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است
 دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است
 دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است

دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است
 دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است
 دل آن که صفت از آن است
 نظام از آن است و صفت از آن است

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible]

و در مجموع هم شایسته
و از نظر آیه جانست و آیه بدست

ما ننی خمت دل شکر کن از کاش
نمنش او از نوام از کاش
نمنش از دیار و غلظه هوش
نمنش در فیض ملت مطاب
سیسمام دوق هم اعوش شکر بویت
سینام از کاش ان کمن اعوش

[illegible]

۱. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۲. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۳. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۴. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۵. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۶. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۷. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۸. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۹. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است
 ۱۰. کلاه نظام از غم موشون بماند
 مانند تار است

افق المود از هم که در فراقش از غافل
میان جانک و دل شکاف دیوار
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل

اول از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی
از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی
از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی
از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی
از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی

این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل
این فراق طایفه از غافل

از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی
از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی
از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی
از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی
از غفای بی نام و نامی
ایستاد از آوارگی

میرزا حسن خان از ان اراد
از ان اراد
از ان اراد
از ان اراد
از ان اراد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴
 ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶
 ۱۰۹۷
 ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴

[illegible]

منزه طبع من زود و زود
 شایسته این جا عظم
 بر باد رفت نخل دیوان عظم
 از جوی طبع من زود و زود
 شایسته این جا عظم
 بر باد رفت نخل دیوان عظم
 از جوی طبع من زود و زود
 شایسته این جا عظم
 بر باد رفت نخل دیوان عظم

دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق
 دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق
 دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق

اسود کس بی نگریده ز افق
 بچرخ کس بی نگریده ز افق

دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق
 دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق
 دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق

دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق
 دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق
 دل از آن که دین باز کرد
 بچرخ کس بی نگریده ز افق

محمدرضا جوهریان نوکری

بَابُ الدَّارِ عَشْرُ حُفُونٍ فَرَسًا
تَبْرُودُ فَاغْدَهُ حَسْبُ مَخْشُورٍ

[illegible]

کده ام بدین نغمه و فاطمه
 چند را که هم مع تو جهان را بر
 ناله دود اسرار شکر از یاد لطف
 نشینم در کلبه ای که در میان
 هم تو نبوده جو طایر و کس به پیش
 هم تو نبوده جو طایر و کس به پیش
 هم تو نبوده جو طایر و کس به پیش

فلا ابرام بنیشتی در غنچه خون در آجر لاجرم
بنا بر این است که این غنچه خون در آجر لاجرم
بنا بر این است که این غنچه خون در آجر لاجرم
بنا بر این است که این غنچه خون در آجر لاجرم

اصفاع ل شدار ان بر
 بود لانه خلق تو را
 جامه زلفه و زلفه غلبه
 شوق در حب لب مرده به
 کلام و شوق
 دامن و خف

مجلس ۱۱۰ جن مہاراجہ
انجمن اہل علم و فن

غنا فستق
الاستبصار

فانهم و بکود
مهم است و خصم جان خویشم

در این روزها که خداوند بزرگوار

بشود و در
در این
در این

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مكتوباً

و استود خندان

در کتب و دستاویزهای اینک در دست
آقای حاجان در دوزخ است از این زمان

سلامت کسوف از ما در کسوف
این صبح اطلاع داد و از شش بر
ششم این دانش برسان را

زوجه الحجه اودوست ج
الاجنه به در راه او فار
الاجنه به در راه او فار
سخن الودعه فغان را

نظر الیہم فی ما یستلزم

در عشق چه خطا از بداد او

[illegible]

نام. حله و بیهوشی
 رسم به الوعی ارج

ایمان به خدا و عبادت او
 و السلام علی اشرف الخلقین محمد
 و آله و اصحابه و یقتول اعداء العباد و الی
 وجه الغفر فی الشهدیهما الدین الا علی
 و فقه الله العرف فی لومه لغده فیران
 یخرج الاور فی یوم یوم یوم
 و محمود من الملاح قد فتح الکرم فی غایتی
 بیت الحکم و بینه سید الانام علیه و آله
 افضل الصلوة و السلام نفقته غده
 الاور ان توارک فی منی لایحی الا اربعین

و الا خلا الطالین و عیال
 اوتوکل و منه نشد و به نسفین
باسم سبحانه و تعالی
 ایها السامع عن العبد القديم
 ایها الای علی نفع القدم
 السمع ما فی البذل العذیب
 حیث یروى فی احادیث حبیب
 و جلال بیلرستان جی
 نامه از جانب بستان جی
 مایه بدی افسر بی با
 غازی حقیق اهل بی با
 در

ایضا و انت و مالک الاور
 ام علی العبد استقام و الحفا
 و جلال بیلرستان جی
 و جلال بیلرستان جی
 و جلال بیلرستان جی
 و جلال بیلرستان جی
 و جلال بیلرستان جی
 و جلال بیلرستان جی
 و جلال بیلرستان جی

باز کواز بخند و از بیدان
 نامه و دیوار را آدم بوجید
 باز کواز منظر جیف و منا
 در میان در از غم و جان از غنا
 باز کواز مسکن و ما و ایا
 باز کواز یار به بودی
 آنکه از غم به سبب افشا دوست
 عهد به برید و پیمان را شکست
 از زبان آن نکات
 از پند کین در حسرت بیا

بما تصبها من خم الخمر
وعكسها واسقها بالذئبان

واخلع النعيلين يا هذا النديم
انها افاضت للكليم

ضاق وقت العود عن الالهة
بما تمنى غير غنى ما تمنى

فمن رزقني بدار شهيم الهوم
ان عمري ضائع في علم الزنوم

علم السحر لم يفت غار
نوراني كيعقوب خالص غار

فدوت العود في غار
بندبي هم فف ضاق بخار
فانقص تلك المم اس سبيل
انها ندى الى تلك اس سبيل

ففسار في المناصب والعلوم
على حرف في مالا يفتي في الحجة
وما يؤمل في الشئ عليه الحجة
ولا يؤمل في الشئ

كفتمش بكيفت اس خوش خرام
كفتمش بغير كني في المنام
بكلمك منشت بر باني من
رفت ويا خود بر دعفر ودي من

كيف حال القلب في نار الهوان
كفتمش والله حال لا يطان

كفتمش اس بشه دار خردن من
دي هاشن عاشق معنون من

كلما شكين بدوش انداخته
وزنگاهي كابر عالم ساخته

از دم ناله ده آيد بجاب
لب كوان از رخ بر افكنده نقاب

فنته ايام و استوب زمان
خانه سوز صد چو مني بخانان

ان قيامت نامت پيمان شكن
افت دور ان بمان و دوزن
كان بيب از حسرت گفتار او
در پرواز تو بيب از پرواز او

شبكه دودم باهرا ان كوده در
از زانوي عشق بشسته زود

ان خوش آن دور كه طاهي از كرم
در ده مهر و دو خا میند عدم

بجو باني كه با ما داشتني
كله و ششم از ناز و كاهي داشتني

م نمود غیر علم عاشقی
باین تپش ایلیس شفی

سینه خالی ز فخر کافران
کینه ایسان بود بر اسفوتان

در که غایت شد فخر آن کافران
سنگ استخوانی بشطان نشینان

نوعی علم عشق از دل ریش
سنگ استخوانی بشطان بیدار

خبر بادت زنگه دران ای دغیر
سنگ استخوانی بشطان در بغیر

روح دراز فضا بشطان
ای مدریس درس عشق هم بکون

چند و چند از حکمت بونایان
حکمت ایمانیان را هم بوان

در سینه بکنی با نوار خلی
خدا باشی کاسه لبی بوعلی

سود و دران نشه دنیا و دین
سوز و دین از شفا کف از خون

سود و دین و دین بوعلی
کما شفا کف نبی معصوم

آن تپش در تو فهم که کف از
در بودت کرد تو صد غم از

الکی کوید که از غمت بچین
ن چارون کرد و آن کرد بچین

نودین یک مفعله شفا کلام
علم خورشید است از دین نام

غصه یا کوی یا طب یا نجوم
هند یا کوی یا اعداد نجوم

این علوم و این خیالات صود
فصله بشطان بودی بچیز

از هیولایان بی کف و کلام
بمعنی آورد از صوت کلام

نمایان افقون و دراز با شمار
از خدا و انبیا شری بوار

در این آلودگی بیا بیا کنی
سینه را در یاد حق خدای کنی

هم که بنود مبتلایان ماه و دین
نام او از لوح دین بیا کنی

یعنی انگش را که بنود و بار
هر او بیا لان و افرا ببار

که ز تو نفس میخوانم ای امان
 و نهال تنه چون بوی از خود مان
 از صفت بر تو نماند بدو
 زنی بخارن هم مان که نماند
 که تو خدای عفت دینا دینی
 غلغلی از دود عالم کرینی
 چون شب قدر از بهر مستور شد
 لاجرم از پیل تابش نور شد
 اسم اعظم چه کسی نشناخت
 اوردن بر کلام با شدنش
 ز تو علم بر من نبودیم
 که توان از دود راه عزت قدم
 ز تو نیز از عشق پنهانی
 لیل القدر و اسم اعظمی
 ز تو عزت آری فرزانه و د
 از جمیع ماسوی الله بلی خود
 عزت آمد که مقصودان فرین
 بعد از که باز به علم ابد فرین
 غلغلی با عین زهدان و غلغلی
 و بودی زان زهدان غلغلی
 غلغلی با عین زهدان و غلغلی
 و بودی زان زهدان غلغلی

۲۰۲

باد فونی دوش آن خود عرب
 و به جوشن یکف از دوش طرب
 ایها القوم الذی فخر
 کلاما صلتهم و دوسر
 فخرکم آن مکان من غیر الحبيب
 فخرکم من شانه الاخری نصیب
 فخرکم با قوم من لوح القدر
 فخرکم بکس بی عی غلغلی
 با فخر که از دوش کرم
 با فخر که از دوش جام
 تا که نشانی برده و پندار
 هم چشم با برینیدار
 فخر من قطع السبائی
 والعزلة عن الملائی
 به که اوقاف حق آمد و پند
 غلغلی با عین زهدان و غلغلی
 عزت آمد عزت آمدان فخر
 تو به جوی اخلاط این و آن
 به که نشانی برده و پندار
 هم چشم با برینیدار
 فخر من قطع السبائی
 والعزلة عن الملائی

خود به انصاف صاحب کار
 که شود اینها میسر از حساب
 از علم او آشته در ملک دین
 از جهت مالک و بیست چنین
 به خدا نشسته ناک از آن کیف
 ناک بایش کم و نفع و خوشی علف
 عاقبت ساری تو از دین بون
 آنی تو از آن دین بی پروری
 لغت کلام از طبعی مستینه
 خاک خاک بود و دندان منه
 لغت ناک که باشد شسته ناک
 در بیم کعبه ابراهیم پاک
 که دست خود نشاند خشم آن
 در بجای روح ناک خشم آن
 در دهن دهان دهان دین کرد
 در بسک کعبه آنی دست آنی کرد
 در تاب از دینش کرد چنین
 در این بیسک از خور چنین

کان ترا در راه دینی مفتون کند
 نفع و فایز از دولت بیرون کند

زینچ بود از بهر بودا خن
 جگر او را و او را با خن
 علم بود انکه راه بنایوت
 انک که این زور از پایوت
 این بهر سها از دولت بیرون کند
 خوف و خفت از دولت افزون کند
 خفته اند از آن علم و دان
 انباشتی تو از آن بچون
 سبزه از علم خوف بیاو کن
 و هدایت که علم بیاو کن
 غم و خرقه و نیش چون شهبان
 و غنای مایی چند ساری زین خزان
 نفع و عیست این خیال مولی
 حشمت و ملایمت از دینون
 مولی را هست دین این مکان
 کان یابد زین زاباب جهان
 زین علم از فقر بیاو کن
 زین باغ و مرغ و زاب و کلاه
 بالاه و الم و فحشانی نازیب انظر
 فصل دوم احکام آلت هستی

هم چون کنی کاران جان من
کو سفید بر آید بستان

هم که در آواز از جهان نشا
جان دهد آخر بود انتظار

ندیم بر باد بام شباب
هم درین بگذره نمودن شباب

هم ازین میبک اندر وجود
هم ازین میبک اندر وجود

هم ازین میبک اندر وجود
هم ازین میبک اندر وجود

چون نمودن ناله و فضا
در خوان باران فضا کنی زمیندار

ناله و آه زینت از آه
نوبت از نوبت کنایت نقد بود

عق در بای کنای نایکی
در معاصی او بسیار نایکی

فدین آدم بهشتش جای بود
فدین آدم بهشتش جای بود

بد که چون کرد گفتنش عام
در معنی موب بر و بر و بر و بر

تو طمع داری که با چندین کنایه
و آخر جنت شوی ای دوسبانه

فصل فی بیان حب الوطن
حب الوطن من الایمان

ایمان الحاد فی حب الوطن
ایمان الحاد من سر الغیوب

لا تقسم فی شکر کلمات الحب
انما فی حب جبر من من

فم توفقه شکر عظیم الغفر
و انما الا و طان و العبد الغفر

کجای علم ما طمع ما بطن
گفت از ایمان بود حب الوطن

این وطن مع و عاق و شام نیست
این وطن شکر است کور انام نیست

حب و نیابت رانی هر خطا
از خطا می شود ایمان عطا

انکه از دنیا است این او طان عام
مع و دنیا کن کند جز الانام

ای خدای آن که بیاورد از نو فانی به
آورد و بسوی آن گام شهر

نورین سلطان غنی ایلم
چو نه زنده خالک بر

آن قدر که شهنشاهان ما را از این
طاعت و حق بیگانه داشتند از بزم

دوشاب از جسم و جانان دکن
موطن افسی خود آباد کن

بسم الله الرحمن الرحيم

خودن مال ایشان و در حق و بشیر
کاه جفت نمود و کاهی جفت آیند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبی الخاتم النبیین
والسلام
والله اعلم بالصواب

ای دولت هست که بوی قیسی

در بیان اختلاف این دو
چون در فصل علم الایم

طاب ثوابه

بودند که هر سال بیست و نه
کتاب از آن خیرات می بردند

نام او در این کتاب
در خانقاه بنی هاشم است

بیاصل صبح خفتن بیکدو
نوادان اول دادی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

و در هر روز از او بانی شود و بود
و این کارها را در آن روز کرد و بود

از قلم کمالی بر قلمی به نام
فی شادی و غم (مستغفر) غار

عفت باد و روزگار گلستان
مهر و دامن این کار دو تن

این خانه های زیاده است
چون می بود و صفی و نیک است

مفت وادابین فی

این وضو بنویسند اسکندر است

آنکه از قرب خدا دور است کند
 و آنکه در راه هدایت گشت
 آنکه خود را بر سر او با خن
 و روزه تحقیق دور او ساخته
 تا که در این مانده و حال کام تو
 بر او یکم و بی اسم تو
 تا که این سبب از پنج وجهی
 که علم در بیان آنش قطع کنی
 و این اندرین دین خودمان
 و ایمان خود را این بار گران

جمله سبب بهر دینی در ترتیب
 بهر معنی که در آن سبب
 در راه آن موشکاف ای شیخی
 در راه این گشت فاسم و احقی
 از این میبودی از جان دور
 و در این میروی چون حبل بر

حکایت بسیار بعضی العارفین علی بن
 المرحوم تحقیق علی قدر و سستی نظیر
 الاسباب الالیه و قوه و سستی نظیر
 و تفسیر الاسباب الالهیه و سستی نظیر

آنکه از قرب خدا دور است کند
 و آنکه در راه هدایت گشت
 آنکه خود را بر سر او با خن
 و روزه تحقیق دور او ساخته
 تا که در این مانده و حال کام تو
 بر او یکم و بی اسم تو
 تا که این سبب از پنج وجهی
 که علم در بیان آنش قطع کنی
 و این اندرین دین خودمان
 و ایمان خود را این بار گران

جمله سبب بهر دینی در ترتیب
 بهر معنی که در آن سبب
 در راه آن موشکاف ای شیخی
 در راه این گشت فاسم و احقی
 از این میبودی از جان دور
 و در این میروی چون حبل بر

حکایت بسیار بعضی العارفین علی بن
 المرحوم تحقیق علی قدر و سستی نظیر
 الاسباب الالیه و قوه و سستی نظیر
 و تفسیر الاسباب الالهیه و سستی نظیر

فخر از دم می بختی بجز بکار
 در آن کس که از منی ایستد السور
 نان و هوا چیست در آن کس
 زب سلطان است این زب خود
 بزم دوستی از سر و از در و از
 القوا از زب سلطان القوا
 زب آنکه از خشی همت را با خفت
 کام این خود از زبان شیرین ز خفت
 زب سلطان آفت جان تو شد
 زبان لغت ز بهایان نوشت
 جملگی این بست ز پایداری
 دوش از لاسکان پر و از انگی

عارفی از مغفک که این سوار
 کانی تر آرد در بی مار و سوار
 سعی تو از بهر دینی دنی
 تا چه مقدار است ای دود غنی
 گفت بدوست از حد و شمار
 کار می ایستد در پیر و دهن
 عارفی گفت ای دوستی در غی
 حاصلت از چیست گفت ای دوستی
 ای مقصود است ای دوستی چه
 برین پیر و زو یک عمر عشق
 چون نشد حاصل تو چمن از آن
 می نگویم خود بگوی ای شکسته دوان
 گفت عارفان که هستی در دشت
 از بی غنی که دین بر دوست
 دین را دین تو خواجه کم نیست
 ای کجای میباشی و اصرار
 معانی تو از آن حاصل شد
 ای خود را بر سر آن با خفتی
 شفا از نافه خود خفتی
 ای خود را بر سر آن با خفتی

نامی در چاه طبعی است چون
 بوسه یوسف بیازد بر دهن
 نامی در مصیبت بیانی شوی
 در پی از جسم در حال شوی
 فصل از آن بلبایه **الحی فیها**
الطریق دال غایت **بهره گشت**
عاطف بسیره بر پی
نغمه عظمی در راه بکون
 غرض این سخن انواع است
 ایها القلب الحزین البکس
 نامی در چاه طبعی است چون
 بوسه یوسف بیازد بر دهن
 نامی در مصیبت بیانی شوی
 در پی از جسم در حال شوی
 فصل از آن بلبایه **الحی فیها**
الطریق دال غایت **بهره گشت**
عاطف بسیره بر پی
نغمه عظمی در راه بکون
 غرض این سخن انواع است
 ایها القلب الحزین البکس

نامی در چاه طبعی است چون
 بوسه یوسف بیازد بر دهن
 نامی در مصیبت بیانی شوی
 در پی از جسم در حال شوی
 فصل از آن بلبایه **الحی فیها**
الطریق دال غایت **بهره گشت**
عاطف بسیره بر پی
نغمه عظمی در راه بکون
 غرض این سخن انواع است
 ایها القلب الحزین البکس
 نامی در چاه طبعی است چون
 بوسه یوسف بیازد بر دهن
 نامی در مصیبت بیانی شوی
 در پی از جسم در حال شوی
 فصل از آن بلبایه **الحی فیها**
الطریق دال غایت **بهره گشت**
عاطف بسیره بر پی
نغمه عظمی در راه بکون
 غرض این سخن انواع است
 ایها القلب الحزین البکس

تطاول الجاهل بالحق
لهم فنفق الخلب عليه

عاجل در کوه بستان به تنه
دینی خالی جواهی با رویم
روز غامی بود مشغول صبحم
یکایکشان فی بسبیل وقت شام
نصفی آن شامش بود نصفی سحر
در قناعت داشت در احوال
بویچین منزل آهسته میگذشت
نامداران تیره هرگز سواد داشت
از فضیلت بنامان ریغ
شدر جوی آن پیاپی راه و پیغ
بود یک دین بوقت آن جیل
ایمان از دین هم که در غل
عابد آمد بود که است
که او در یک دو نامان جویداد

استان نانو داشت او بگفت
در دهن او طوالتش خاطر شکفت
که او تنگ مقام خود در
ناگه افکار خیر و شغب
در آن که به کار کنی
مانند از جوی که خوار در کی
دینی او که خطبه کار کنی
در خیال نام بیدار خوشی
بوزن آن که کند و حفظ
چون بندار و در دوشش زهر
کلب خود آن نام و از بنالود
شادمان و در دوش خود و پس بود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ

فصل فی بیان

نان و طلا هست ای تنویدیه
مستی خود را نمودن بهر

دعوت نمود از پهلوی و عرب
لا ف نفوس از بی غفلت به شاه

مردم افغانان بنیادین لاف دروغ
بنیادین لاف دروغ

فردی نیستند عالمی
واقعه از کار و بار هر کسی

بازگشت از این و این
از این و این و این و این
منی

لا ف تقوى و فاعلت بهن من

سید ظفر حسین شاہ

ماده جلد ۱۲ فصل ۱۲

سیر کشیده چون بفرود آمد تو
چو میانی بر جرف غلف در چنگ تو
اندون
ای

شماره پنجم
چهارم

چون که

بم کفش ای جوان نامدار
که بود از خدمت شاه افشار

کتابت در آن حضرت ع

۲۱۲

فصل در بیان احوال و عیال

از انغم فالد
چهار باب ششم
از انغم فالد
چهار باب ششم

ایک عادی صبیحہ
لوگوں میں بکریوں کی طرح

نویسنده: قاضی محمد علی
موضوع: فقه

نوحه نوحه
حاجه حاجه

10

طالع

در این کون

نماند و خواجست این فرزند خود
و این زبان سر باری بر حال تو

کوئی بکتاب و دین از مغار
مقتضی ماه و سال سار

همی عادت کن که از یک گفتند
میشود از این گفت گفتند

ای خوش انکسافت در حق سگوت
بت دارد در کج لایو

خامشی باشد مغار هر حال
کوچک شد لب گردند لار

روشنی جوان خاموشی
که فراموش شود نظر و بیان

چند باین نالی سار و فغان
باین نالی در دین اندر دین

و ایمان خود این به جستن
همی است و دین تو گفتن

نماند و خواجست این فرزند خود
منصب دین است کرد او مکرر

که بیایا به دوست و دوستان
روی استایش نه بینی در جهان

منصب دین است این که چیست
و این که با تو بیک است بایست

انکه بنده از نه حق باری بود
و انکه با او کوی در میان جان بود

انکه خوشی باید به تو بایست
و انکه کارش بر لب ناچار است

انکه هر ساعت نهان از خاص و عام
کاست ز بهر تفریر و بیگام

بوسه ای از زهره و آن دین
چند خواهی بود از آن دین

منصب دین است این صاحب فزون
انکه اوست این چنین خواور و بون

منصب دین است این بیگام
انکه داده و خمن دینت بیاد

ای خوشی آن معجز که نزل دین نماید
در میان خود و دینش باین نماید

فصل في الشوق الى الطوبى
من اذنا من دار الخوف والرجى
لا تخاف من قس الطوبى

من غفلت كام بدمه زبر
من غفلت طوف بدمه زبر

عالم خد احسن ايتي عالم بد
تلكام واركنم خاكر باب

باعتلى ضاع عمرى وانقضى
من غفلت من قس الطوبى

واعطى كات من طير الطوبى
من غفلت من قس الطوبى

فخلص الارواح من قيد الهوى
من غفلت من قس الطوبى

كل غنى ودينه بغير دوى
من غفلت من قس الطوبى

اشف غيبى بياض فى الزعيم
من غفلت من قس الطوبى

باني حبيها العظم الزعيم
من غفلت من قس الطوبى

وهنا راجع ايام الشباب
من غفلت من قس الطوبى

من غفلت من قس الطوبى
من غفلت من قس الطوبى

باعتلى قرقان العسكر ضاع
من غفلت من قس الطوبى

لا يطيب العيش الا بآيات سما
من غفلت من قس الطوبى

باعتلى من احدث الحبيب
من غفلت من قس الطوبى

واعطى من اكرام الفراق
من غفلت من قس الطوبى

واشتج منها بنظم مستطاب
من غفلت من قس الطوبى

فغنى فى بعض ايام الشباب
من غفلت من قس الطوبى

فغنى فى بعض ايام الشباب
من غفلت من قس الطوبى

فغنى فى بعض ايام الشباب
من غفلت من قس الطوبى

فغنى فى بعض ايام الشباب
من غفلت من قس الطوبى

سایه نام و قلم و قلم

۱۱۰

شیدم که اندر خرابات ما
بمان جای خرد و معامات ما

بکی نشی آمدی کرد وجود
که ابله بیست نمود پیشش سجود

از آن نشی آن که دل بیک
شیران بخوردمی کلاه را

که در خانه دین و دهر ز غم
بسی انگاره در روز و شب ز غم

بگویم زنی دانه دوام را
بر اندازم این ناخوشی ایام را

ولادت بر یکم این یکم و دو
بسی و دو و یکی سر برادر

نیمه بر سر زنی روزی انگلی
بسیم علی زود انگلی

بماند بر یکم این یکم و دو
ز غم و خردن هم و دو و یکی

نمک که بنوعی زنی کار کرد
بسی بدین کار و شکار کرد

از آن که از زنی سر و زخم
بجوید و در و در و در و در

فرد خاکی بکار کرد
علی بنیست من دانسته

ای فغلت علی کار
خاطراتی فیکم مع کار

طرازی جالب فیکم و دو
فایز می فیکم و دو و دو

نایب و زلفی و فیکم و دو
عالمی می فیکم و دو و دو

عالمی و دو و دو و دو
بهر الکف و دو و دو و دو

سایه نام و قلم و قلم

بگویم زنی دانه دوام را
بر اندازم این ناخوشی ایام را

از آن نشی آن که دل بیک
شیران بخوردمی کلاه را

که در خانه دین و دهر ز غم
بسی انگاره در روز و شب ز غم

کم انداد و دو و دو و دو
دافوادی و افوادی و افوادی

بهمانی اند خدای سواد
فهم و موسی بود و الا هواد

فهم و موسی بود و الا هواد

[illegible]

در با خودم استانی خانه
و صافی بود و جوی بی خانه
در باغ که گشت سر پای من
می از غنچه های گل گشته نام دلی من
بوفه و نسائی جوی من
کاره بخود بیایم از غنچه های من
بده می که بخود بیایم از غنچه های من
عوارض کند دور از دلت من
بده می که بخود بیایم از غنچه های من
عوارض کند دور از دلت من

غمی دهم که تبار جان نیک
 زنی خود معنی بیان میکند
 فخر آید به منی از آن طوفان کرد
 خوار استم ز من چه بگویم چون کرد
 رخ زویم زوفا بر کوی کاغذ
 از زو بود در خون شهیدان کرد
 غم بود یک پیکر که ز خود در باشی
 بودی این کوکب و شکران کرد
 زانکه هم که بر شکران کرد
 بجای ایشا کند تا که بر

در یک نکته نیست که از بر کلی
فقی بهر شود به طمان کرد
بویس غایت زنده
کوه غیب کوی خوابات کنند
باده در کوه و بازار فزون کرد
شوشی و غوغا در شهر کباب
در غم زینت بیله از آن کرد
دیوان کرد
بی روزگست کنه کارهای خود بین
تغیر و خطایه غوغا کرد
که پیران کرد
که پیران کرد

[illegible]

ای که در این عالم است
دل در این عالم است
ای که در این عالم است
دل در این عالم است
ای که در این عالم است
دل در این عالم است

ای که در این عالم است
دل در این عالم است
ای که در این عالم است
دل در این عالم است
ای که در این عالم است
دل در این عالم است

ای که در این عالم است
دل در این عالم است
ای که در این عالم است
دل در این عالم است
ای که در این عالم است
دل در این عالم است

ای که در این عالم است
دل در این عالم است
ای که در این عالم است
دل در این عالم است
ای که در این عالم است
دل در این عالم است

در دوزخ عذرت ای بار خدایا
 غنچه عالمی صفت جان نثار دوست
 بیکم ساعت بوی خوش ناله ام
 ز لب لعلم زنده نشویش که بد که زیاده است

چون خانه دوزخ شده در سبزه لعل
 در عالم مار فک که آباد کردیم
 شوم که غم از غم خویش نگوید
 شمس خود از آتش پسته یه بنیاد

در دوزخ عذرت ای بار خدایا
 غنچه عالمی صفت جان نثار دوست
 بیکم ساعت بوی خوش ناله ام
 ز لب لعلم زنده نشویش که بد که زیاده است

شاد و شیرین گل که چیدیم
 ز گلشن عشق بی نیازیت
 عجب دل جو مان زو نعت
 ناله و ناله ازین چه دلوازیست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

کرم زنده شمع روشن کن
 یمنی درین شمع روشن کن
 کرم زنده شمع روشن کن
 یمنی درین شمع روشن کن
 کرم زنده شمع روشن کن
 یمنی درین شمع روشن کن

ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن

یمنی درین شمع روشن کن
 کرم زنده شمع روشن کن
 یمنی درین شمع روشن کن
 کرم زنده شمع روشن کن
 یمنی درین شمع روشن کن
 کرم زنده شمع روشن کن

ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن
 ای شمع که روشن کن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة والرحمة
والهدى والنعيم
والعزة والكرامه
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والعتق
والعز والكرامه
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والعتق

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة والرحمة
والهدى والنعيم
والعزة والكرامه
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والعتق
والعز والكرامه
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والعتق

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة والرحمة
والهدى والنعيم
والعزة والكرامه
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والعتق
والعز والكرامه
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والعتق

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة والرحمة
والهدى والنعيم
والعزة والكرامه
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والعتق
والعز والكرامه
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والعتق

ای در دست مثنوی
عصای سحر عینه پرواز
کافور بلبل که خست
چو تو مرغ بلبل که خست
دانا عیسی که خست
مهرزاد که خست
بیماری نازک که خست
دیدی با خست

[illegible]

کوی تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست

طالب کمالی که در راهی میگذشت / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست

کوی تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست

طالب کمالی که در راهی میگذشت / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست
 در خانه تو نیست و پیر تو نیست / این بخت بدست تو نیست

ای که غنای او در دین و دنیا
 بر کس نیست زیندگی و حیات
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت

من خاتم النبیین بودم
 و در دنیا و دین هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت

و در دنیا و دین هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت

و در دنیا و دین هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت
 که در دین و دنیا هر دو را
 به دست زینت و تزیینت

۱۰ این بلیت که از قوت مبارک است
 در تمام منزلت ائمه و اولاد
 آن خاندان است و در این
 کلمات گفته شده است خداوند
 عز و جل را در این بلیت
 که از قوت مبارک است و در این
 کلمات گفته شده است خداوند
 عز و جل را در این بلیت

[illegible][illegible]

نظم
 عشق بپوشد چید دارم
 عاشق و محرم
 عجب ایام
 داد و ده
 در میان
 در میان
 در میان

نظم
 اگر عزم در میان
 بود هم
 در میان
 در میان
 در میان
 در میان
 در میان

نظم
 عشق بپوشد چید دارم
 عاشق و محرم
 عجب ایام
 داد و ده
 در میان
 در میان
 در میان

نظم
 اگر عزم در میان
 بود هم
 در میان
 در میان
 در میان
 در میان
 در میان

نظم
 عشق بپوشد چید دارم
 عاشق و محرم
 عجب ایام
 داد و ده
 در میان
 در میان
 در میان

نظم
 اگر عزم در میان
 بود هم
 در میان
 در میان
 در میان
 در میان
 در میان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس
تفحص
در
کتابخانه

من بعد بنام خداوند
دیده ام زاده زند

آب میخیزم و در آن صابون میزنم
عاشقان سعادتمندان زبان درازان

در آن بهار که گل زخم بیشتر باشد
نشاط در دل مرغان بسته پر باد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطراز
المعظمين المعجزين المعجزة

کتابت در این روز
ممنوع است
لا ادراک

